

بریده‌ای از کتاب عرفان و زمین زندگی

همه خدایی

اگر بر این گمانه وفادار باشیم که سخنانی چون سبحانی ما اعظم شأنی، تعریضی به خدای دستگاه خلافت هم بوده است، به سخنان دیگری از بایزید می‌رسیم که خود را "او" و او را خود می‌شمارد:

سی سال خدای را جستم، پس دانستم که "من اویم" پنداشتم که من او را می‌جویم، او بود که مرا می‌جست.^۱

این که "من اویم" ممکن است نوعی بازخوانی تازه از داستان‌های آفرینش در آیین‌های مانوی- مزدایی باشد. در این داستان‌ها آمده است که خدا پیش از آن‌که گیتی (جهان مادی) را بیافریند همه چیز را در "مینوی روشنایی" (سپنت‌مینو) آفرید و همه انسان‌ها را از روشنایی خود پدید آورده بود.^۲ در این تعبیرها، بُنِ آفرینش انسان از نورِ خدای ازلی در مینو دانسته شده است. اما هنگامی که هرمزد آهنگ مبارزه با اهریمن کرد، همه امشاسپندان و دیگر عناصر مینویی و انسان را کالبد گیتیانه هم بخشید و "خرد همه‌آگاه" را همراه آدمیان کرد.^۳ می‌توان سخن بایزید را این‌گونه هم تأویل کرد که او با ارائه تصویری از ازل و پیش از آمدن به کالبد گیتیانه، تلقی خود را از خویشاوندی گوهر انسان با نور ازلی بیان کرده است که می‌گوید:

از خویشستن خویش برون آمدم، آن‌گونه که مار از پوستِ خود، آنگاه در خویشستن نگریستم، دیدم که من اویم.^۴

آیا منظور بایزید از این پوست انداختن، به یاد آوردن گوهر ازلی خود است؟ به یاد آوردن ساحتی از آفرینش مینوی است که هنوز گرفتار کالبد گیتیانه نشده بود؟ و از گفتارهای منسوب به بایزید بر می‌آید که این آفرینش ازلی پیش از به گیتی درآمدن، در انحصار او و هیچ کس دیگری نیست بلکه هرکسی هم می‌تواند همچون بایزید گوهر اهورایی خویش را

به یاد آورد. این داستان حضور همگان در ازل و سپس ورود به این گیتی، آیا به نوعی "همه‌خدایی" اشاره دارد؟

در این گفته‌ها، بازیدخود را خدای آفریننده گیتی نمی‌داند بلکه با پوست انداختن و بیرون آمدن از خویشتن، چیزکی از آن نور ازلی را در خود می‌یابد. این گونه خداشناسی و از چشم نور ازلی به آفرینش نگریستن، چنان نگاه مشفقانه‌ای ارزانی بازید کرده که حتی جانوران را حرمت‌گزار است. این را نه به زبان فلسفی و کلامی بلکه با رفتارهای روزمره و گفتارهایی ذوقی نشان داده است:

در تنگنایی سگی می‌آمد، بازید بازگشت و راه به سگ ایثار کرد. در خاطرِ مریدی بگذشت که «حق تعالی آدمی را مکرم گردانیده است» و شیخ با این همه پایگاه و جمعی مریدانِ صادق، سگی را بر ایشان ایثار کند، این چگونه باشد؟» شیخ گفت، ای عزیزان، سگ به زبان حال با بازید گفت که: در "سَبَقُ السَّبَقِ" از من چه تقصیر و از تو چه توفیر آمد که پوستینِ سگی در من پوشانیدند و خلعتِ سلطان‌العارفینی بر تو افکندند؟^۱

"سَبَقُ السَّبَقِ" اشاره به پیش از پیدایش گیتی است؛ آن را "قدیم" هم گفته‌اند. خواه این نظریه از داستان آفرینش مورد قبول باشد یا نباشد. این گزارش بیشتر حرمت نهادن به همه موجودات زمین را نشانه گرفته است.

۱ - دفتر روشنایی، ص: ۱۵۲ به بعد

۲ - پژوهشی در اساطیر ایران، بن‌دهش، در باره‌ی چگونگی مردمان

۳ - پژوهشی در اساطیر ایران، ص: ۴۲

۴ - دفتر روشنایی، ص: ۱۶۸

۵ - اشاره به آیه ۷۰ سورة الاسراء

۶ - تذکرة الاولیاء/ص ۱۲۳